

سازوکارهای تشخیص تناسب حکم و موضوع در دانش فقه امامیه

ابوالفضل علیشاهی قلعه جوقی^۱

مهدی دهقان^۲

چکیده

در طریق استنباط حکم شرعی و فهم مقاصد شارع، قرائن عام و خاص بسیاری مؤثر است. یکی از این قرائن عام، رابطه‌ای است که بین حکم و موضوع وجود دارد. مناسبت در حکم و موضوع به این معنا است که برای شکل گرفتن حکم شرعی، ملاک‌هایی، به ذهن فقیهان می‌آید که به صورت «امر ارتکازی» عرفی و درونی درمی‌آید. ویژگی این مناسبت‌های شکل گرفته این است که تخصیص در حکم یا عمومیت در آن ایجاد می‌کند. نوشتار حاضر، این تناسب و سازوکارهای تشخیص آن را بررسی کرده و به تأثیر آن در شکل‌گیری ظهورات جدید برای نصوص می‌پردازد. از آنجا که این گونه برداشت‌های استنباطی در منابع تشریح، «منصوص» نبوده و حاصل شمه فقهات و تلاش علمی فقیهان و اصولیان است، روش پژوهش، «اصطیادی» و مراجعه به آرای ایشان است. تعریف و تبیین مراد از مناسبت، عوامل پیدایش و سازوکار تشخیص آن، ادله حجیت و اعتبار آن، از جمله جهات دیگر موضوع این پژوهش خواهد بود. تناسب حکم و موضوع به عنوان قرینه‌ای «لئی» متصل به دلیل لفظی محسوب می‌شود که حجیت آن بر اصل عقلایی «حجیت ظهور» و «فهم عرفی و اجتماعی نصوص»، استوار است.

کلیدواژه‌ها: تناسب، حجیت ظهور، عرف، مناسبت حکم و موضوع، مذاق شریعت.

۱. دانشیار گروه الهیات، دانشگاه فرهنگیان، تهران. (نویسنده مسئول) alishahi88@gmail.com

۲. دانش‌آموخته دکتری الهیات فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه یاسوج. m_dehghans@yahoo.com

مقدمه

بخش مهمی از دانش اصول فقه را مباحث الفاظ تشکیل می‌دهد. از نخستین دوره‌های تاریخی علم اصول تا زمان حاضر، دقت‌ها و موشکافی‌های دانشمندان این دانش در تنقیح دلالت «دلیل لفظی» و کیفیت دریافت معنا، سیر تکاملی داشته است. اصولیان با استناد به حجیت ظواهر الفاظ که برگرفته از بنای عقلا، حکم عقل و سیرهٔ متشرعان است در پی آشکارسازی معنای بنیادین متن که همان مراد متلکم است، بوده‌اند. آنان در مباحث الفاظ، از ظواهر کلمات هر متکلمی، چه شارع و چه غیر آن، بحث می‌کنند و در این باره، بحثی «کیروی» و «صغروی» دارند. هدف از بحث کیروی، اثبات حجیت ظواهر الفاظ و مقصود از بحث صغروی، تشخیص صغراهای «اصالت ظهور» است. بحث «مناسبت حکم و موضوع» از جمله دقت‌هایی است که در بحث‌های صغروی مباحث الفاظ، با بهره‌گیری از عرف و «ارتکاز عقلایی» انجام شده، موجب شکل‌گیری ظهورهای نوینی برای ادلهٔ لفظی شده و راه‌حلی برای کشف حکم پدید می‌آورد.

۱- تناسب حکم و موضوع

۱-۱- جایگاه بحث تناسب حکم و موضوع

در اصول فقه بحث تناسب میان حکم و موضوع، در مباحث «الفاظ» و «حجت» موضوعیت پیدا می‌کند. (اصغری و دیگران، ۱۳۹۴: ۵) در دانش اصول فقه، ظهوری از حجیت برخوردار است که از «متفاهم عرفی» نیز برخوردار باشد، در نتیجه، تناسب میان حکم و موضوع که از ارتکازات عرفی عقلایی شمرده شده و سبب ظهور و «انسباق» به ذهن می‌شود را می‌توان به‌عنوان قاعده‌ای اصولی تبیین کرد. (دهقان و دیگران، ۱۳۹۶: ۸۵-۱۰۵)

۱-۲- مناسبت در اصطلاح اصولیان امامیه

ارتباطاتی که در عالم تشریح در برابر «تکوینیات» موجود است، به دو گونه تقسیم می‌شود: یا این ارتباطات وابسته به حکم و موضوع است، چنان‌که وجوب حج، مشروط به تحقق استطاعت

است،^۱ یا مربوط به حکم و موضوع نیست، بلکه مربوط به ارتباط حکم با امور دیگری به جز موضوع است که خود بر پنج قسم است: نخست، ارتباطهایی که میان خود احکام برقرار است، چنان که وجوب با حرمت رابطه تضاد دارد؛ دوم، پیوندی که میان حکم و متعلق آن وجود دارد، همچنان که وجوب نماز یا روزه، سبب انجام آنها توسط مکلف می شود؛ سوم، پیوندی که میان حکم و مقدمات آن است، چنان که وجوب نماز به وضو که مقدمه آن است، وابسته است؛ چهارم، ارتباطهایی که در داخل حکمی شرعی، دیده می شود، بدین گونه که حکم شرعی به عملی که دارای جزءهای گوناگون است، وابسته می شود، چنانکه وجوب به نمازی تعلق می گیرد که دارای اجزای متعدد است؛ پنجم، ارتباطاتی که به صورت ملازمه بین حکم شرعی و حکم عقلی برقرار می شود.

درباره قسم اول یعنی ارتباطات میان حکم و موضوع، ابتدا بایستی بدین نکته توجه نمود که برای حکم شرعی دو گونه ثبوت وجود دارد: نخست، ثبوت حکم در شریعت اسلام که قانونی در بین دیگر قوانین شناخته می شود و دوم، ثبوت حکم برای افراد خارجی. در «عالم تشریح»، ثبوت هر حکمی بر هیچ چیز دیگر وابسته نیست؛ هر قانونی در مرحله جعل قانون و انشای آن و پیش از مرحله فعلیت و امثال آن، فقط خواهان جعل و انشای آن قانون است؛ ولی در «مرحله فعلیت»، حکم شرعی گاهی وابسته به چیزی است که حکم بدون حصول آن فعلیت پیدا نمی کند، از آنجا که انجام فریضه حج وابسته به استطاعت است، اگر فرد مستطیع پیدا نشود، در عالم خارج، حجبی انجام نمی شود. در اصطلاح اصول، موضوع حکم را به اموری می گویند که فعلیت یافتن حکم مجعول، وابسته به آنها است.

ارتباط میان حکم و موضوع از نظری شبیه ارتباط موجود بین سبب و مسبب است که وجود موضوع سبب می شود که حکم به فعلیت برسد. در نتیجه می توان به این دیدگاه رسید که حکم توانایی موضوع سازی برای خودش را ندارد. (صدر، ۱۴۰۶ ق: ۱/۱۱۶-۱۲۸؛ اسلامی، ۱۳۸۷: ۳۰۹/۱-۳۱۷)

۱. ﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ﴾ (آل عمران، ۹۷)

۱-۳- کیفیت قرینیت تناسب حکم و موضوع

فقیهان و اصولیان امامیه، مناسبت را گونه‌ای از قرینت عرفی می‌دانند؛ به همین سبب، گاه عنوانی در موضوعات احکام گوناگون به کار رفته، ولی عرف از آن عنوان، چیز واحدی نمی‌فهمد، به گونه‌ای که گاه قیدی را در موضوعی دخالت داده است؛ برای نمونه در «هبه»، کمترین تغییر در عین، موجب می‌شود برای برگرداندن آن مانع ایجاد شود؛ برخلاف «خیار تفلیس» که تغییرهای اندک مانع از برگرداندن مال نیست. این اختلاف در باب‌های گوناگون، از اختلاف مناسبات احکام با موضوعات ناشی می‌شود که در فهم عرفی ریشه دارد. (خوئی، ۱۳۵۲: ۴۱۰/۲-۴۱۱)

۱-۴- حجیت مناسبت حکم و موضوع

برای استدلال به «سازواری» میان حکم و موضوع، باید به مسائلی توجه نمود. نخستین امر مهم، رسیدن چنین مناسبتی به حد ظهور است، به گونه‌ای که اگر این ظهور محقق نشود، چنین مناسبتی حجیت ندارد، حتی اگر امور دیگر در آن لحاظ شود؛ چراکه حجیت مناسبت حکم و موضوع به اصالت ظهور است، در نتیجه باید این مناسبت، در دلیل، ظهوری کامل پدید آورد تا حجت باشد؛ بنابراین اگر در حد «اشعار» باقی بماند، نمی‌تواند حجت باشد؛ زیرا بسیاری از فقیهان بر این باورند که اشعار نه تنها در مناسبت میان حکم و موضوع، بلکه در همه جا تا زمانی که به مرتبه ظهور نرسد، حجت نیست. (حسینی میلانی، ۱۳۹۵ق: ۱۱۳/۵؛ خوئی، ۱۴۲۲ق: ۱۳۰/۵-۱۳۱)

در صورتی که ظهور به عنوان «مقتضی» در مناسبت حکم و موضوع وجود داشته باشد، حجیت آن در گرو «عدم مانع» خواهد بود. از جمله این موانع، نبود نص صریح برخلاف مناسبت است؛ چنان که گاه پیش می‌آید، در موردی مناسبت و سازواری میان حکم و موضوع وجود دارد، ولی از سوی دیگر نص و دلیلی یافت می‌شود که این مناسبت را نادیده انگاشته، بلکه آن را نفی کرده و برای آن اعتباری قائل نشده است؛ برای نمونه، بیشتر فقیهان در جنایت بر روی بیضه چپ، بر این باورند که دارای نصف دیه است، ولی در برابر، روایتی وجود دارد که آن را به

دوسوم ديه افزایش داده و علت آن را به وجود آمدن فرزند از بیضه سمت چپ دانسته است: «عن ابی عبد الله علیه السلام قال: الولد یكون من البیضة اليسرى فإذا قطعت ففیها ثلثا الدية و فی الیمنی ثلث الدية». (حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ۳۱۱/۲۹؛ مجلسی، ۱۴۰۴ق: ۹۶/۲۴) بنا بر گزارش فقیهان، این روایت از جهت سند ضعیف است؛ زیرا اول اینکه «مرفوعه» است و دوم اینکه در سند آن محمد بن هارون قرار گرفته که فردی ضعیف است. (خوئی، ۱۴۲۱ق: ۳۹۰/۴۲)

صاحب ریاض در پاسخ به استدلال به این روایت می نویسد: این تعلیل فقط می تواند از باب مناسبت حجت باشد، ولی این مناسبت نمی تواند در برابر دیگر ادله که در این مورد وارد شده، حجت باشد. (طباطبائی، بی تا: ۵۵۰/۲)

مانع دیگر در جایی است که دلیلی در برابر مناسبت از سوی شرع صادر شده که هرچند مناسبت میان حکم و موضوع خیلی شدید است، با این حال شارع این مناسبت را معتبر ندانسته است؛ مثلاً در جامعه‌ای این باور جا افتاده که نمی شود عالمی باشد که اکرام آن واجب نباشد، زیرا برای عالمان احترام فراوانی قائل اند؛ در این صورت شارع می گوید: «الفاسق لیس بعالم»، تا با این فهم آن‌ها رودررو نشود، ولی حکم مخالف با باور آن‌ها را صادر کرده باشد؛ دلیل «لا طلاق الا باسهاد» نیز از همین قسم است.^۱ (حسینی سیستانی، ۱۴۱۴ق: ۲۵۰؛ علیشاهی و ارژنگ، ۱۳۹۱: ۶۷-۸۶)

مخالفت با اصول قطعی را می توان مانع دیگری در این باب تلقی کرد؛ چنان که در جایی که دلیل روایی وجود داشته باشد، روی گرداندن از نصوص و برگشت به حکم مخالف با اصل به مجرد وجود مناسبت، درست نیست. (حکیم، ۱۴۰۴ق: ۲۳۶/۷)

۲- سازوکار تشخیص مناسبت حکم و موضوع در دانش فقه

تناسب حکم و موضوع، به عنوان قرینه عرفی، در ابواب گوناگون فقهی مورد استفاده فقیهان قرار گرفته است. در این پژوهش نمونه‌هایی از سازوکار تشخیص آن در فقه مورد بررسی قرار می گیرد.

۱. قاعده «لاضرر و لا ضرار».

۲-۱- فهم عرفی

فهم عرفی در حوزه‌های گوناگونی مطرح می‌شود که بعضی از آن‌ها حجیت ندارند و در باب مناسبت حکم و موضوع مورد بحث قرار نمی‌گیرند. به‌طور کلی، می‌توان حداقل سه حوزه برای نقش عرف لحاظ نمود: اول اینکه جایگاه عرف در استنباط احکام شرعی به‌صورت مستقل لحاظ می‌شود و به‌عبارت دیگر موضوعیت دارد و دوم اینکه به‌صورت غیرمستقل لحاظ می‌شود و در واقع «عرف» در جهت نیل به احکام شرعی طریقت دارد.

در صورت نگاه استقلالی به عرف، خود به دو گونه دسته‌بندی می‌شود: اول اینکه در برابر عرف، شرع وجود دارد، به‌گونه‌ای که این دو با یکدیگر قابلیت جمع ندارند؛ یقیناً در صورت وجود دلیل شرعی، به عرفی که با شرع رویارویی دارد توجه نمی‌شود و چنین عرفی منشأ اثر نخواهد بود؛ دوم اینکه در برابر عرف، شرع وجود ندارد که از میان این صورت و صورت نگاه غیراستقلالی، در صورتی که عرف در زمینه‌ای نظر داشته باشد و در مقابل، شرع نیز در آن زمینه، دیدگاهی بیان نکرده باشد، می‌توان تا زمانی که شارع از آن عرف ردع و منعی نکرده و با اصول کلی دین مبین اسلام نیز تعارضی نداشته باشد، به آن عمل نمود. (سبحانی، ۱۳۸۳: ۳۰۳)

قسم دیگر (نگاه غیراستقلالی) که دارای نقشی انکارنشدنی برای عرف است، طریقت‌داشتن عرف برای کشف حکم شرعی است، که از موارد مبهم در احکام شرعی پرده برمی‌دارد. در این راستا از جمله اشکالاتی که روشنفکران مطرح می‌کنند این است که در باب موضوع یا موردی خاصی، دلیلی از قرآن کریم یا معصوم وجود ندارد و در این صورت، از راه توجه‌دادن به عرف زمان نزول، مشکل حل می‌شود؛ برای نمونه، در بعضی از مسائل همچون نوع حجاب، ارتکازی در ذهن عرف زمان نزول وجود داشته^۱ که بایستی زن در برابر مرد، پوشش کامل داشته باشد و

۱. شکی نیست در اینکه بعد از نزول آیه حجاب، زن‌ها به پوشیدن جلاب و عبا برای رفتن به کوچه و بازار اقدام نموده و صورت‌های خود را می‌پوشانیدند، مگر به‌صورت شاذ و نادر و این مطلب با مراجعه به تاریخ، به بهترین صورت روشن می‌شود، حتی اگر زنی از اشراف بود و حجاب نداشت، به او اعتراض می‌کردند؛ مثل اینکه خواهرزاده عایشه، دختر طلحه، همسر مصعب بن زبیر که نامش عایشه بود و نهایت وجاهت را داشت و بدون حجاب ظاهر می‌شد، به او اعتراض کردند. همچنین کلام زینب، دختر امیر مؤمنان (علی) در شام برای یزید در خطبه کذایی که فرمود: «قد هتکت ستورهنّ و ابدیت وجوههن»، (طبرسی، ۱۴۰۳: ۲/۳۰۸؛ کفعمی عاملی،

زنان از پوشیه استفاده می نمودند، به گونه‌ای که اگر زنان صورت خود را نمی پوشانند از زنان کفار محسوب می شدند؛ (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ۱۲۴/۴۵) بنابراین هیچ گاه سؤال نشده است که آیا پوشاندن صورت برای زنان واجب یا مستحب است، بلکه در جهت خلاف آن می پرسیده اند و در روایتی وارد شده است: «عَنْ زُرَّارَةَ قَالَتْ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع): الرَّجُلُ الْمُحْرِمُ يَرِيدُ أَنْ يَتَّامَ - يَعْطَى وَجْهَهُ مِنَ الدُّبَابِ قَالَتْ: نَعَمْ - وَلَا يَحْمَرُّ رَأْسَهُ - وَ الْمَرْأَةُ لَا بَأْسَ أَنْ تُعْطَى وَجْهَهَا كُلَّهُ». امام (ع) در پاسخ به اینکه آیا در زمان حج، زن بایستی صورتش را باز بگذارد و نپوشاند، پوشاندن چهره را در صورت ضرورت بی اشکال می دانند که اگر در حالت عادی، زنان چهره خود را نمی پوشانند، در رابطه با نپوشاندن، سؤالی برای آن‌ها مطرح نمی شد. (حر عاملی، ۱۴۰۷ق: ۵۰۶/۱۲) این روایت از جهت سند نیز صحیح است. (خونی، ۱۴۲۱ق: ۴۷۴/۲۸؛ فاضل لنکرانی، ۱۴۱۸ق: ۱۹۳/۴)

در واقع، فهم عرفی بر پایه ضوابط دقیقی است که عقل بدان راه ندارد و در نتیجه باید همه خصوصیات را در نظر گرفت؛ یعنی مقام‌ها، مناسبت بین حکم و موضوع، حال متکلم و امرکننده، حال شنوده، کیفیت ظروفی که حکم در آنجا صادر شده و این قابلیت را دارد که انسان، «مأمور به» را در آن ظروف به جا بیاورد و دیگر «قرینه‌های محفوفه» باید در نظر گرفته شود تا گستره دلالت این سکوت روشن شود و به دست بیاید که اگر شارع سخنی گفت و از آن سو در کلام خود قرینه‌ای نیاورد، چه اندازه از سکوت او، اطلاق استفاده می شود. که به همان مقدار، این لفظ در آن معنای مطلق، حجیت دارد و نمی توان آن را به موردی خاصی مقید کرد و با ادعای انصراف، نبود اراده و مانند این‌ها، لفظ را از ظهور انداخت؛ زیرا هنگامی که لفظ با سکوت همراه شد و معنای اولی خودش را یافت و در آن ظهور پیدا کرد، آن ظهور، حجّت است و این، امری عرفی، وجدانی و زیر نظر ادراک انسانی است که با ذوق سالم، درک کننده حقایق وجدانی می شود. اینکه مسئله‌ای به عرف سپرده شود بسیار آسان است؛ ولی ملاک تشخیص عرف تا آن اندازه دقیق است که عقل هم راهی به دستیابی آن ندارد! از این رو، عقل در کار عرف

۱۴۰۵ق: ۷۳۹) بر این مسئله دلالت می کند؛ پس هریک از هتک ستر و ظاهرکردن وجوه، دلیل مستقل مقصود، است. (جعفریان، ۱۴۲۸ق: ۵۰۷/۱)

نمی‌تواند دخالت کند و آن را کم یا زیاد کند و ملاک و مناطح به قدری دقیق است که مزاحم و معارضی برایش پدید نخواهد آمد. (حسینی تهرانی، ۱۴۲۱ق: ۶۹/۲)

۲-۱-۱- نقش عرف در تعیین مصادیق احکام شرعی

نیاز به عرف برای تطبیق مفاهیم موجود در روایات بر مصادیق، مورد اختلاف است و برخی باور دارند که به عرف نمی‌توان مراجعه کرد؛ چون عرف در این موارد با تسامح برخورد می‌کند، آن‌هم از نوع تسامح‌هایی که با واقع مطابقت ندارد؛ مانند تسامحی که عرف در اطلاق اسم اندازه‌ها بر کمیت بیشتر یا کمتر، استفاده می‌کند و بر حجیت این گونه تسامح‌ها نمی‌توان دلیلی یافت.^۱ (خراسانی، ۱۴۰۹ق: ۵۷؛ نائینی، ۱۳۷۶: ۴۹۴/۴؛ عراقی، ۱۴۱۷ق: ۱۸۹/۴)

این باور اگرچه در مواردی که شرع، حدود موضوع را معین نموده، امر درستی است، ولی این گونه نیست که شارع در همه حوزه‌ها حدود و قیود موضوع را معین نموده باشد و وجود چنین امری اگرچه از جانب شارع استحاله ندارد، اما فرض وقوع آن با توجه به شرایط ممنوعیت نقل حدیث پس از وفات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که دستیابی به مفاد حقیقی احکام شرع غیرممکن شد، تقریباً ناممکن است.

بر این اساس است که برخی از فقیهان، اعتماد بر عرف را در مرحله تطبیق، فقط منحصر به امور واقعی دانسته‌اند که عرف ممکن است در تشخیص آن‌ها به خطا گرفتار شود؛ مانند تطبیق آب کر بر آب در خارج؛ برخلاف اعتباریاتی که در آن‌ها می‌توان به عرف مراجعه کرد؛ مانند تطبیق مفهوم بیع بر مصداق‌های خارجی آن: (طباطبائی حکیم، بی‌تا: ۵۰) بنابراین عرف همان گونه که در تشخیص مفاهیم، مرجع است، در تشخیص مصادیق نیز می‌تواند مرجع باشد؛ بنابراین، برای تشخیص مفهوم خون و مصداق خارجی آن در صورت امر به شستن لباس و

۱. بدین جهت برخی از فقها حکم کرده‌اند که اگر زن حتی لحظه‌ای پیش از انقضای عده در صورت التفات به اینکه در عده است، ازدواج کند، ازدواجش باطل بوده و تا ابد بر آن مرد حرام می‌شود. همچنین حکم کرده‌اند که آب کمتر از هر چند به مقدار یک مشت باشد، به مجرد ملاقات با نجاست، نجس می‌شود. همچنین حکم کرده‌اند که در کمتر از مسافت شرعی، هر چند یک گام، نماز شکسته نمی‌شود. تمام این فتاوا به دلیل این است که شارع به مصادیق مبتنی بر مسامحه عرفی اعتنا ندارد و آن را سبب تحقق عناوین آن مصادیق نمی‌داند و به نظر شارع، عرف مسامحی نمی‌تواند مصادیق عناوین شرعی را تشخیص دهد. (ساعدی، بی‌تا: ۲۶۹/۴۵)

پاک کردن خون از آن، باید به عرف مراجعه نمود.^۱ (خمینی، ۱۴۲۳ق: ۵۲۴/۱؛ ساعدی، بی تا: ۲۷۰/۴۵)

در این راستا برخی بر این باورند که اگرچه عرف نسبت به تصرف در احکام آزاد نیست، زیرا «حلال محمد حلالاً إلى يوم القيامة و حرامه حراماً إلى يوم القيامة»^۲ (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۵۸/۱)، بلکه نگاه عرف نسبت به موضوع با تغییر مقتضیات، دگرگون می شود و به پیروی از آن، احکام نیز دچار دگرگونی می شوند؛ چنان که مرحوم نجفی در این باره می نویسد:

«برخی از فقیهان بر این باورند که موضوعات احکام دگرگون شدنی نیستند و در تعیین مرزهای موضوعات، به عرف رایج زمان پیامبر و ائمه علیهم السلام باید مراجعه کرد؛ برای همین، آنچه در زمان پیامبر و ائمه علیهم السلام مکمل و موزون بوده، نمی توان آن را به گونه گزاف و بدون تعیین اندازه آن به فروش رساند، هرچند پس از زمان آن ها به امور گزافی تغییر پیدا کرده باشد؛ زیرا در غیر این صورت، لازم می شود که احکام با دگرگونی زمان و مکان، دگرگون شوند و این مطلب، لعب و بازی با احکام شرعی است.»

ایشان در پاسخ می نویسد: «تغییر در زمان و مکان به تغییر احکام نمی انجامد، بلکه به تغییر موضوعاتی که احکام بر آن ها مترتب می شود، می انجامد و این مطلب در همه موضوعات و عناوین وارد شده در شریعت به همین گونه است.» (نجفی، ۱۴۰۴ق: ۴۲۶/۲۲-۴۲۹)

به نظر می رسد پاسخ صاحب جواهر صحیح نباشد و بایستی عبارات قرآن کریم و روایات را بر اساس عرف زمان نزول لحاظ نمود و اگر عرف آن زمان مطلبی غیر از عرف الآن فهمیده

۱. اگر مفهوم خون دارای مصداق برهانی عقلی باشد که عبارت از رنگ باقی مانده در پارچه پس از شستن آن است، عرف با دقت و عدم تسامح، راهی برای تشخیص آن ندارد، بلکه فقط عقل برهانی است که حکم می کند رنگ به جامانده خون است؛ زیرا رنگ عرض است و عرض از جوهر جدا نمی شود و به دقت عقلی، رنگ عبارت است از اجزای کوچک خون که همچنان در لباس باقی مانده، ولی به این دقت عقلی توجهی نمی شود؛ چون در ذهن عرف چنین نقش بسته شده که رنگ، بیرون از حقیقت و ماهیت خون است. (ساعدی، بی تا: ۲۷۰/۴۵)

۲. این دسته از روایات دارای تواتر معنوی است؛ بنابراین صدور آن ها قطعی و یقینی است. (کاشف الغطاء، بی تا:

است، قطعاً عرف زمان نزول ترجیح می‌یابد؛ چراکه احکام بر اساس فهم متعارف زمان نزول وضع شده و در واقع احکام مطابق با فهم عرفی آن زمان نازل شده است؛ چراکه اگر احکام بر اساس چنین فهم متعارفی نازل و وضع نمی‌شد، «نقض غرض» می‌شد و رسالت اسلام به ثمر نمی‌نشست.

ممکن است گفته شود، سخن و کلام از چنین امکانی برخوردار است که در هر زمانی مطابق با عرف همان زمان معنا شود، اما تصور صحیح این مسئله موجب می‌شود، نادرستی چنین ادعایی به اثبات برسد؛ چراکه اگر عرف زمان نزول معنایی را از عبارت متوجه می‌شد که عرف زمان‌های بعد، چیزی خلاف و مقابل آن را متوجه می‌شد و فرض هم این بود که عبارت بایستی طبق عرف هر زمانی معنا شود، موجبات تناقض در احکام شرع فراهم می‌آمد و مقصود نهایی شارع از حکم شرعی به دست نمی‌آمد. علت قائل شدن به ملاک بودن عرف هر زمان را می‌توان در این امر جست‌وجو نمود که اگر چنین امری ملاک نباشد، در فهم عبارات شرعی نمی‌توان به عرف هر زمانی مراجعه نمود که در پی آن بسیاری از احکام مستحده بی‌پاسخ باقی می‌ماند. به دیگر سخن، اگر عرف هر زمانی برای مردم همان زمان لحاظ نشود، عبارات شرعی پاسخ‌گوی نیازهای مردمان زمان دیگر نخواهد بود؛ چراکه عبارات بر اساس نیازهای عرف زمان نزول صادر شده است، در حالی که احکام شرعی بایستی در تمام زمان‌ها و مکان‌ها پاسخ‌گو باشد.

این اشکال چنین پاسخ داده می‌شود که برای پاسخ‌گو بودن در تمام شرایط، لازم نیست ملاک بودن عرف در تمام زمان‌ها لحاظ شود، بلکه از سویی در بعضی از نصوص شرعی، فهم عرفی زمان نزول آن با تمام زمان‌ها یکی است و از سوی دیگر در صورت تفاوت فهم عرفی، فهم عرفی زمان نزول، ملاک قرار می‌گیرد و بعد از فهم علت حکم، «تنقیح مناط» شده و حکم شرعی برای تمام زمان‌ها لحاظ می‌شود. برای نمونه، اگر در ادله از بیع با «کیل» منع شده باشد، مناط آن استخراج می‌شود که جهل و «غرر» یکی از دو طرف مورد معامله است و بعد در تمام معاملاتی که چنین مناطی وجود داشته باشد، منع یادشده اعمال می‌شود. ممکن است در بعضی از عرف‌ها بیع با کیل، غرری باشد و در بعضی عرف‌های دیگر غرری نباشد که در مورد اول، منع روایت شامل آن می‌شود و در مورد دوم، ادله منع بیع با کیل، شاملش نمی‌شود، حتی اگر عرف

زمان‌های بعد به آن بیع با کیل بگویند، چون ملاک حکم در زمان نزول را ندارد.

۲-۱-۲- نقش عرف در تبیین دلالت و ظهور

دلالت عرفی برای حجیت داشتن نیاز به دلیل ندارد؛ زیرا در کبرای حجیت وارد می‌شود. از آن سو، حجیت ظهور با تنقیح موضوع از این جهت متفاوت است که ظهور، به هم‌زمانی آن با عصر معصوم علیه السلام نیاز دارد؛ زیرا ظهوری حجّت است که اراده جدی امام معصوم علیه السلام در آن به دست آمده باشد؛ در نتیجه اگر در مطابقت، شک وجود داشته باشد، اصل، ظهورنداشتن نوعی برای کلام است. (صدر، ۱۴۱۷ق: ۲۳۵/۴؛ ساعدی، بی تا: ۲۶۵/۴۵)

۲-۱-۳- ترجیح عرف ارتکازی بر عرف محاوره‌ای

آخوند خراسانی به دو روش «عرف محاوره» و «عرف ارتکاز» در فهم نصوص اشاره می‌کند، آنجا که به جمله «العنب إذا غلی یحرم» اشاره کرده است. ایشان حرمت در این جمله را در کشمش نیز جاری می‌داند؛ زیرا هرچند عرف از این جمله چنین می‌فهمد که موضوع حرمت، مخصوص انگور است، ولی عرف مستند به مناسبت میان حکم و موضوع، موضوع حکم را به کشمش نیز سرایت می‌دهد؛ زیرا از نگاه عرف، انگور و کشمش، هرچند متفاوت هستند، ولی هر دو از حالت‌های موضوع هستند. (خراسانی، ۱۴۰۹ق: ۴۲۸)

۲-۱-۴- ترجیح رویکرد عرفی بر رویکرد عقلی در فهم احکام

رویکرد عرف در مقابل رویکرد عقلانی قرار می‌گیرد که در رویکرد عرفی، دقت‌های موجود در رویکرد عقلی لحاظ نمی‌شود، به گونه‌ای که اگر این دقت‌ها لحاظ شود، احکام حرمت و وجوب جابه‌جا می‌شود؛ چنان که در بحث حرمت «مسّ خطّ کننده کاری شده قرآن»، برخی از فقیهان تردید نموده‌اند و بر این باورند که چنین خطی چون وابسته به هوا است، قابلیت لمس ندارد و بر لمس آن، مس صدق نمی‌کند. این گونه استدلال از این جهت که وابسته به دقت‌های فلسفی است، صحیح نیست؛ بلکه در مانند این گونه موارد، به عرف باید مراجعه کرد و عرف بین مس قرآنی که کننده کاری شده باشد با دیگر خطوط قرآن، تفاوتی در حرمت نمی‌بیند؛ زیرا هر دو مورد، لمس شدنی است و در نتیجه، حرمت لمس شامل همه این خطوط می‌شود. (خوئی،

۱۴۱۸ق: ۵۳۲/۳؛ خمینی، ۱۴۲۱ق: ۲۸۱/۵؛ ساعدی، بی تا: ۲۶۸/۴۵)

۲-۱-۵- نقش لوازم عرفی در استنباط احکام از ادله

در فهم ادله شرعی نباید فقط بر «ظهورات مطابقی» تکیه شود، بلکه لوازم عرفی آن نیز در استنباط احکام شرعی از ادله لحاظ می‌شود. برای نمونه فقیهان برای بحث لزوم در معاملات به آیه ﴿أَوْفُوا بِالْعُقُودِ﴾ (مائده، ۱) استدلال کرده‌اند که حرمت نقض عقود را می‌رساند، یا برخی، برای جواز نگاه کردن به دختر خردسال، به لازم نبودن پوشاندن سر او استدلال کرده‌اند؛ چون باور دارند عرف بین این دو مسئله ملازمه برقرار می‌کند. (سیفی مازندرانی، ۱۴۲۹ق: ۲۵۹؛ عراقی، ۱۴۱۷ق: ۹۸/۱؛ ساعدی، بی تا: ۲۷۱/۴۵) دلیل جواز پوشاندن سر دختر خردسال این روایت است: «لا تَغْطِي رَأْسَهَا حَتَّى تَحْرَمَ عَلَيْهَا الصَّلَاةَ». (حر عاملی، ۱۴۰۹ق: ۲۲۸/۲۰) (دختر تا زمانی که نماز بر وی [به جهت حیض] حرام نشده است، می‌تواند سر خود را نپوشاند.) این روایت که از جهت سند صحیح است (سند، ۱۴۳۱ق: ۳۶۵/۱) هرچند بر جواز پوشیده نبودن سر دلالت دارد، ولی به ملازمه عرفی، بر جواز نگاه کردن انسان بالغ به وی نیز دلالت می‌کند.

۲-۲- کشف مذاق شریعت

صاحب جواهر، شناخت «مذاق شرع» را معرفتی خدادادی معرفی می‌کند که به برخی از بندگان خود روزی کرده است؛ (نجفی، ۱۴۰۴ق: ۱۹۵/۳۰) چنان‌که در روایاتی که فقیهان آن‌ها را «مستفیض» دانسته‌اند (آل‌عصفور، ۱۳۹۱ق: ۹۴/۱۴) در رابطه با علم، نظیر این تعبیر مشاهده می‌شود: «لیس العلم بکثرة التعلم، إنما هو نور یقذفه الله فی قلب من یرید أن یریدیه»، (مجلسی، ۱۴۱۰ق: ۱۴۰/۶۷؛ فیض کاشانی، ۱۴۰۶ق: ۱۰/۱) یا در روایت دیگری امام علیه السلام می‌فرماید: «العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء». (کلینی، ۱۴۰۷ق: ۴۲/۲) اگر چنین دیدگاهی پذیرفته شود، نمی‌توان اصولی خاص و برنامه‌ای منسجم و ضابطه‌مند برای دستیابی به مذاق شرع ارائه داد و اگر کسی به چنین معرفتی دست یابد، نمی‌تواند به این استعداد دست یابد.

ولی اگر ضابطه‌مندی در دستیابی به مذاق شرع مورد قبول قرار گیرد، می‌توان از سویی ضوابطی را برای آن ارائه نمود، تا هرکسی ادعای دستیابی به مذاق شارع ننماید و از سوی دیگر اگر کسی به چنین معرفتی دست یافت، بتواند بر رسیدن به چنین قدرتی استدلال نماید. در این راستا با ممارست و پی‌جویی در ادله می‌توان تا حدودی به مذاق شرع دست یافت؛ زیرا با

پی جویی پیوسته در آثار شرعی می توان از روش شارع در جعل احکام پرده برداشت و نسبت به مذاق شرع آگاهی یافت. (علیشاهی، ۱۳۹۰: ۱۵۵-۱۹۰)

برخی از پژوهشگران، طریق رسیدن به مذاق شرع را این گونه تبیین نموده اند: با توجه به گستردگی دامنه شریعت و جاودانگی آن، روشن است که دستیابی به مذاق شارع تابعی از ممارست پیوسته در استنباط، آشنایی با احکام و درک دستگاه‌واره‌ای از نظام شریعت است. به عبارت دیگر، برای نیل به مذاق شرع، توجه به این امور ضروری به نظر می رسد: بررسی اسناد مبین مقاصد شریعت، درک قطعی عقل، مقایسه مورد مذاق با احکام شرعی دیگر، واکاوی پیامدهای هر حکم، ارتکاز قطعی مشرعه، رویه قانون گذاری شارع یا روش او در بیان شریعت، جهان بینی شارع و سازگاری یا ناسازگاری با مجموعه شریعت. (علیدوست و عشایری، ۱۳۸۸: ۱۱-۲۴)

اگرچه نمی توان به طور کامل به مذاق شرع دست یافت، می توان حداقل هایی را برای نیل به آن لحاظ نمود تا هرکسی ادعای رسیدن به آن را ننماید و ادعای صحیح از سقیم تشخیص دادنی باشد. به عنوان نمونه، شیخ انصاری در باب ادله «حجیت براءت در شبهه تحریمی» به این مذاق و طریقه شارع اشاره می نماید که شارع فقط به بیان محرمات می پردازد و مباحات را تک تک تبلیغ نمی کند و این امر اتفاق نمی افتد مگر به دلیل آنکه رخصت و اجازه انجام فعل به بیان نیاز ندارد و نبود نهی در مباح بودن آن کفایت می کند. (انصاری، ۱۴۱۶ق: ۱/۳۳۴)

محقق حلی نیز بر این مطلب صحه گذاشته و می نویسد:

«اهل شرایع همگان کسی را که روی به مشتبهات بیاورد تخطئه نمی کنند و بر چنین شخصی هنگامی که می خواهد چیزی را تناول کند، لازم نمی دانند که بر اباحتش نصی وجود داشته باشد و او را در بسیاری از محرمات که بدون علم تناول نموده است، معذور می دانند؛ در حالی که اگر مذاق شارع اصالت حظر بود، اهل شرایع چنین شخصی را به سرعت تخطئه می کردند تا زمانی که علم به اذن پیدا شود.» (حلی (محقق)، ۱۴۰۳ق: ۲۰۵)

مورد دیگر از مذاق شرع در جایی مطرح شده است که امر «دایر بین محذورین» (وجوب

و حرمت) است که برخی ترجیح جانب حرمت را بر جانب وجوب صحیح دانسته و این گونه استدلال نموده‌اند که «دفع مفسده» بر «جلب منفعت» اولویت دارد؛ زیرا غالباً دفع مفسده در حرمت، ملازم با انجام عمل حرام است و در وجوب تحصیل، مصلحت ملازم با انجام فعل واجب است و شارع و عاقلان به دفع مفسده اهتمام بیشتری داشته‌اند. (حلی (علامه)، ۱۴۲۵ق: ۳۲۹/۵؛ انصاری، ۱۴۱۶ق: ۳۹۹/۱)

کارکردهای گوناگون مذاق شریعت توسط فقها نقش بسزایی در باب مناسبت حکم و موضوع ایفا می‌نماید. به‌طور کلی حوزه‌هایی که مذاق در آن ورود پیدا می‌نماید یا در زمینه حکم شرعی یا در زمینه موضوع شرعی است که هریک به اقسامی منقسم می‌شود و نقش مذاق در هر کدام متفاوت از دیگری به نظر می‌رسد.

۲-۱- سازوکار مذاق شریعت در حوزه حکم شرعی در باب مناسبت حکم و موضوع سازوکار مذاق در این حوزه با توجه به حالات گوناگونی که برای حکم شرعی رخ می‌دهد، گوناگون می‌شود. توضیح آنکه گاهی حکم شرعی در رابطه با موضوعی یا به‌طور کلی وارد نشده یا اگر وارد شده در رابطه با برخی از موارد آن آمده و نسبت به موارد دیگر آن ساکت است که در این موارد مذاق شرع به‌عنوان تنها دلیل مطرح می‌شود^۱ و در واقع، یکی از راهکارها برای پُر نمودن خلأ حکم در امور مستحدثه محسوب می‌شود. برای نمونه، شروطی مانند عقل، علم، عدالت و ایمان در مرجعیت، ضروری دانسته شده است، چراکه فقدان این شرایط در مرجع، سبب پایین آمدن مقام مرجعیت و سرپرستی مؤمنان خواهد شد. تنها دلیلی که فقیهان، برای ضروری بودن این شرایط در مرجعیت استناد می‌کنند، مذاق شریعت است. (خوئی، ۱۴۱۰ق: ۲۲۳؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق: ۱۷۹/۲)

۱. آیت‌الله خوئی در استدلال بر شرط رجولیت برای مرجع تقلید می‌فرماید: «از مذاق شرع به دست می‌آید که وظیفه زنان، محفوظ داشتن خویش از طریق پوشش و خانه‌داری و امثال آن است و اجتناب از اموری که منافی با آن است؛ بنابراین اشتغال به افتا، مرجعیت و ریاست، موجب می‌شود که مورد مراجعه فراوان مردان قرار بگیرد که شارع بدان رضایت نمی‌دهد.» (خوئی، ۱۴۱۰ق: ۱۸۷/۱) آیت‌الله حکیم در باب زکات، در استدلال بر وجوب انتقال زکات از شهری به شهر دیگر در صورت نبود مستحق در شهر سکونت خود می‌نویسد: «واجب است زکات را به آن شهر انتقال بدهد تا به‌دست مستحق برسد تا موجب ترضیح حق مستحقان زکات نشود که مذاق شارع بر تحریم چنین ترضیعی است.» (حکیم، ۱۴۰۴ق: ۳۲۲/۹)

برای مثال درباره‌ی جایی که حکم در بعضی از موارد آن ذکر شده است،^۱ می‌توان به این امر اشاره نمود که درباره‌ی نگاه بدون «ریبه» به زن نامحرم اگرچه بعضی از ادلّه، ممکن است دال بر جواز باشد، ولی با نگاه به مجموع ادلّه، روح کلی حاکم بر ادله و مذاق شریعت این چنین بروز می‌کند که حکم نگاه یادشده حرمت باشد؛ زیرا وقتی شارع به چیزهایی که پایین‌تر از نگاه است، سخت گرفته، نمی‌تواند درباره‌ی نگاه، به جواز حکم بدهد. بعضی از ادلّه‌ای که برای این مذاق شریعت آمده است عبارت است از: نهی شارع از بیرون رفتن زن‌ها برای نماز جمعه و جماعت، (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق: ۷/۳۴۰) نهی از حضور آن‌ها برای تشییع جنازه، (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق: ۳/۲۳۹) نهی از حضور در بازار و آمیختن با مردان، (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق: ۲۰/۲۳۵) نهی از گوش دادن به صدای زنان (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق: ۲۰/۱۹۷) و نهی از بوسیدن دختران پس از بلوغ آنان. (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق: ۲۰/۲۲۹؛ خوئی، ۱۴۲۱ق: ۱۲/۸۱)

گاهی نیز حکم شرعی در موضوعی وارد شده، اما مانعی در عمل به چنین حکمی پدید می‌آید. خود مانع نیز دو قسم است: قسم اول بدین صورت است که دلیل اگرچه دال بر مفادی است و دو احتمال در مفاد دلیل وجود ندارد، ولی به جهت نبود تناسب بین حکم با مذاق شرع به ناچار بایستی در مفاد دلیل، تصرفی در جهت تخصیص یا تعمیم^۲ حکم صورت پذیرد که حاکی از مناسبت بین حکم و موضوع است. به گونه‌ای که دلیل از ظهور اولی‌اش برگردانده می‌شود. قسم دوم نیز این است که گاهی وجود دو احتمال متقابل، مانع عمل نمودن به یکی از دو حکم شرعی می‌شود و از آنجا که «ترجیح بلا مرجح» قبیح است، بایستی به دنبال مرجح بود که از مذاق شریعت به عنوان مرجح نام می‌برند.

علت وجود دو احتمال، خود به دو بخش منقسم می‌گردد: قسم اول آن است که ادله متعدد

۱. امام خمینی رحمته‌الله در مکاسب محرمه، در بحث نقاشی و مجسمه‌سازی می‌فرماید: «از مذاق شارع برمی‌آید که شارع، به بقای آثار کفر و شرک برای تعظیم و دوستی آن‌ها راضی نیست؛ بنابراین نقاشی از شمایل بت‌ها نیز حرام است.» (خمینی، ۱۴۱۰ق: ۱/۲۶۸)

۲. به عنوان نمونه در باب عاریه و ودیعه، برخی بر این باورند که نمی‌توان شرط ضمان و مسئولیت کرد و این شرط از گستره عموم «المؤمنون عند شروطهم» بیرون است و علت این تخصیص از مذاق شریعت به دست آمده است. شروطی دیگر نیز به همین دلیل خارج شده است. (نجفی، ۱۴۰۴ق: ۲۷/۲۱۷؛ خمینی، ۱۴۱۰ق: ۱/۱۱۳)

نیست، ولی در همان دلیل موجود، دو احتمال وجود دارد و بایستی به دنبال مرجحی برای ترجیح احتمالی بر احتمال دیگر بود. در صورتی که مفاد دو احتمال در یک معنا جمع‌شدنی نباشد، فقیهان در این موارد برای برتری بعضی از احتمالات بر دیگر موارد، از مذاق شریعت کمک گرفته‌اند؛ به‌عنوان مثال، در حدیث «لاضَرَر» (ابن بابویه، ۱۴۰۹ق: ۲۳۳/۳) یکی از احتمالاتی که داده شده، نفی «ضرر غیرمتدارک» است. آنچه نفی شده، ضرر و اضرائی است که جبران نشده باشد، زیرا ضرر تدارک‌شده، در بینش شرع، ضرر به شمار نمی‌آید. (ایروانی، ۱۴۱۷ق: ۱۲۳/۱) این دیدگاه از مذاق شریعت به دست آمده است؛ زیرا این باور وجود دارد که «شریعت» بر پایهٔ لطف، مَنّت و مصلحت برای بندگان، پایه‌گذاری شده است. (علیشاهی، ۱۳۹۰: ۱۵۵-۱۹۰)

قسم دوم آن است که مفاد ادله با یکدیگر جمع‌کردنی نیست که علت منع جمعشان یا تراحم یا تعارض است. در صورت تعارض ادله و فقدان مرجح دلالتی و ممکن نبودن جمع عرفی، برخی از مذاق شارع به‌عنوان مرجح یکی از دو دلیل بر دلیل دیگر استفاده نموده‌اند تا ترجیح بلامرجح لازم نیاید. (مشکینی، ۱۳۷۱: ۱۱۱) برای نمونه، در طهارت و نجاست شراب، بعضی از روایات بر پاکی آن (حرّ عاملی، ۱۴۰۹ق: ۴۶۸/۳ - ۴۷۱) و دسته‌ای دیگر، بر نجاست آن دلالت می‌کنند که از طریق به‌دست آوردن مذاق شارع حکم نجاست بر طهارت ترجیح داده می‌شود؛ زیرا شارع اهتمام زیادی به پرهیز از شراب داشته و در نتیجه روایتی که شراب را نجس می‌داند، مقدم می‌شود. (ر.ک. حلی (علامه)، ۱۴۱۳ق: ۴۷۲/۱؛ موسوی خوانساری، ۱۴۰۵ق: ۲۰۳/۱؛ گلپایگانی، بی‌تا: ۲۸۵؛ سبزواری، ۱۴۱۳ق: ۳۹۵/۱؛ خمینی، ۱۳۸۹ق: ۱۸۱/۳)

در تراحم میان دو حکم، باید به شناخت اهم پرداخت که یکی از راه‌های شناخت، مذاق شریعت است؛ (مکارم شیرازی، ۱۴۲۲ق: ۵۰۶) چنان‌که در تراحم غصب و نماز، غصب به استناد همین مذاق، مقدم می‌شود. (صدر، ۱۴۱۷ق: ۹۷/۷-۱۰۱)

۲-۲-۲- مذاق شریعت در حوزهٔ موضوع‌شناسی در تناسب حکم و موضوع

گاه به‌سبب روشن نبودن موضوع، حکم با مشکل روبه‌رو می‌شود که از مذاق شریعت در راستای چگونگی تبیین موضوع، بهره‌برده می‌شود. برای نمونه، نمی‌توان با دو دختر که از راه زنا

از یک مادر به دنیا آمده باشند، ازدواج کرد؛ زیرا از مذاق شریعت به دست می‌آید که ازدواج از احکام عرفی بوده و عرف، این دو دختر را خواهر می‌داند و با روشن شدن موضوع، حکم حرمت جاری می‌شود. (حکیم، ۱۴۰۴ق: ۲۵۹/۱۴)

نتیجه‌گیری

مناسبت حکم و موضوع می‌تواند در کارایی عرف در استنباط احکام نقش بسزایی داشته باشد که این نقش در تعیین مصادیق احکام، تبیین دلالت و ظهور، ترجیح بین عرف‌ها، ترجیح رویکرد عرفی بر عقلانی و تأثیر زمان و مکان، بروز و ظهور پیدا می‌کند. مناسبت میان حکم و موضوع دلیل مستقلی به شمار نمی‌آید و در ادله لفظی سبب پدید آمدن ظهور می‌شود؛ یعنی می‌توان آن را از «قراین لبی» متصل به کلام دانست که منشأ ظهور در دلیل لفظی می‌شود. در مناسبت حکم و موضوع بایستی به زمان ارتکاز عرفی نیز توجه نمود، به گونه‌ای که اگر فهم عرفی در زمان نزول با زمان‌های بعد متفاوت باشد، از فهم زمان نزول برای فهم نصوص ادله بهره برده می‌شود، نه فهم زمان‌های بعد؛ زیرا احکام بر اساس فهم عرفی زمان نزول نازل شده‌اند، اگرچه این احکام برای زمان‌های دیگر نیز مطرح می‌شوند؛ البته بر اساس فهم زمان نزول بایستی احکام امور نوپیدا را از آن استنباط و استخراج نمود. برای تشخیص مناسبت میان حکم و موضوع در دانش فقه، سازوکارهایی وجود دارد که عرف می‌تواند در تعیین مصادیق احکام، در تبیین دلالت و ظهور، در ترجیح عرف صحیح، در رویکرد صحیح به احکام و استنباط احکام از ادله نقش بسزایی داشته باشد. همچنین مذاق شریعت در دو گستره موضوعات شرعی و احکام وابسته به آن می‌تواند در مناسبت حکم و موضوع نقش‌آفرینی کند.

فهرست منابع

✽ قرآن کریم. (ترجمه ناصر مکارم شیرازی)

۱. آل عصفور، حسین بن محمد، ۱۳۹۱ق، المحاسن النفسانية، نجف: مؤلف.
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، ۱۴۱۵ق، المقنع، قم: مؤسسة الامام الهادی (علیه السلام).
۳. اسلامی، رضا، ۱۳۸۷، قواعد کلی استنباط (ترجمه و شرح دروس فی علم الأصول)، قم: بوستان کتاب.
۴. اصغری، علیرضا، محمدرضا آرمیون و حسین سنایی، ۱۳۹۱، «تناسب بین حکم و موضوع از دیدگاه آیت الله العظمی شبیری زنجانی»، فقه و اصول تا اجتهاد، پیش شماره ۱۴، ص ۵-۲۰، قم.
۵. انصاری، مرتضی بن محمد امین، ۱۴۱۶ق، فرائد الاصول، قم: اسلامی.
۶. ایروانی، باقر، ۱۴۱۷ق، دروس تمهیدیه فی القواعد الفقهیه، قم: مؤسسة الفقه للطباعة والنشر.
۷. جعفریان، رسول، ۱۴۲۸ق، رسائل حجاییه، قم: دلیل ما.
۸. حائری یزدی، عبدالکریم، ۱۴۰۸ق، مباحث الأصول، قم: مکتب الإعلام اسلامی.
۹. حر عاملی، محمد بن حسن، ۱۴۰۹ق، وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعه، قم: مؤسسة آل البيت (علیهم السلام).
۱۰. حسینی تهرانی، سید محمد حسین، ۱۴۲۱ق، ولایت فقیه در حکومت اسلام، مشهد: علامه طباطبائی.
۱۱. حسینی سیستانی، علی، ۱۴۱۴ق، الرافد فی علم الاصول، قم: مکتبه آیت الله سیستانی.
۱۲. _____، ۱۴۱۴ق، قاعدة لاضرر و لاضرار، قم: مکتبه آیت الله سیستانی.
۱۳. حسینی میلانی، سید محمد هادی، ۱۳۹۵ق، محاضرات فی فقه الإمامیه - صلاة المسافر و قاعدتی الصحة و الید، مشهد: دانشگاه فردوسی مشهد.
۱۴. حکیم، محسن، ۱۴۰۴ق، مستمسک العروة الوثقی، قم: مکتبه آیت الله العظمی

المرعشى.

۱۵. حلى (محقق)، جعفر بن حسن، ۱۴۰۳ق، معارج الاصول، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام.
۱۶. حلى (علامه)، حسن بن يوسف، ۱۴۱۳ق، قواعد الاحكام فى معرفة الحلال و الحرام، قم: اسلامى.
۱۷. _____، ۱۴۲۵ق، نهاية الوصول الى علم الأصول، قم: مؤسسة امام

الصادق عليه السلام.

۱۸. خراسانى (آخوند)، محمد كاظم، ۱۴۰۹ق، كفاية الاصول، قم: مؤسسة آل البيت عليه السلام.
۱۹. خمينى، روح الله، ۱۳۸۹ق، كتاب الطهارة، نجف: مطبعة الآداب.
۲۰. _____، ۱۴۱۰ق، المكاسب المحرمة، قم: اسماعيليان.
۲۱. _____، ۱۴۲۱ق، كتاب البيع، تهران: مؤسسة تنظيم و نشر آثار الامام الخمينى رحمته الله.
۲۲. _____، ۱۴۲۳ق، تهذيب الأصول، تهران: مؤسسة تنظيم و نشر آثار امام خمينى رحمته الله.
۲۳. خوئى، ابوالقاسم، ۱۴۱۸ق، التنقيح فى شرح العروة الوثقى: كتاب الطهارة، قم: لطفى.
۲۴. _____، ۱۴۲۱ق، موسوعة الامام الخوئى، قم: مؤسسة احياء آثار الامام الخوئى.
۲۵. _____، ۱۴۱۰ق، التنقيح فى شرح العروة الوثقى: الاجتهاد و التقليد، تقرير على غروى تبريزى. قم: دار الهادى.

۲۶. دهقان، مهدى؛ ابوالفضل عليشاهى و عبدالله بهمن پورى، ۱۳۹۶، «تناسب ميان حكم و موضوع با رويكردى به كارکرد ابزارى عرف». جستارهاى فقهى و اصولى، ش ۲، ص ۸۱ تا ۱۰۷، مشهد.

۲۷. ساعدى، جعفر، بى تا، «نقش عرف و سيره در استنباط احكام نزد شيعه»، فقه اهل بيت عليه السلام، ش ۴۵، ص ۲۴۹-۲۸۸، قم: مؤسسة دائرة المعارف فقه اسلامى بر مذهب اهل بيت عليه السلام.

۲۸. سبحانى، جعفر، ۱۳۸۳، الموجز فى اصول الفقه، قم: مؤسسه امام صادق عليه السلام.
۲۹. سبزوارى، عبدالاعلى، ۱۴۱۳ق، مهذب الاحكام فى بيان الحلال و الحرام، قم: المنار.
۳۰. سند، محمد، ۱۴۳۱ق، سند العروه الوثقى، بيروت: الاميره.

۳۱. سیفی مازندرانی، علی اکبر، ۱۴۲۹ق، دلیل تحریر الوسيلة، تهران: مؤسسه نشر آثار امام خمینی رحمته الله.
۳۲. صدر، محمدباقر، ۱۴۰۶ق، دروس فی علم الاصول، بیروت: دار الکتاب.
۳۳. _____، ۱۴۱۷ق، بحوث فی علم الاصول، قم: مؤسسه دائرة المعارف فقه اسلامی.
۳۴. طباطبائی حکیم، سید محسن، بی تا، نهج الفقاهة، قم: ۲۲ بهمن.
۳۵. طباطبائی کربلایی، علی بن محمد علی، بی تا، ریاض المسائل فی بیان احکام الشرع بالدلائل، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.
۳۶. طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۰۳ق، الاحتجاج، مشهد: مرتضی.
۳۷. طوسی، محمد بن حسن، ۱۴۰۷ق، تهذیب الاحکام، تهران: دار الکتب الاسلامیه.
۳۸. عراقی، ضیاء الدین، ۱۴۱۷ق، نهاية الافکار فی مباحث الالفاظ، قم: اسلامی.
۳۹. علیدوست، ابوالقاسم و محمد عشایری منفرد، ۱۳۸۸، «استناد فقهی به مذاق شریعت در بوتۀ نقد»، حقوق اسلامی، ش ۲۲، ص ۷-۳۶، تهران.
۴۰. علیشاهی قلعه جوقی، ابوالفضل و ارژنگ اردوان، ۱۳۹۱، «مناسبت حکم و موضوع، کارکردها و سازوکارهای تشخیص در بیان فقیهان»، مطالعات اسلامی فقه و اصول، ص ۶۷-۸۶، مشهد.
۴۱. علیشاهی قلعه جوقی، ابوالفضل و حسین ناصری مقدم، ۱۳۹۰، «چیستی و کارکردهای مذاق شریعت»، فقه و اصول، ش ۸۶، ص ۱۵۷-۱۹۳، مشهد.
۴۲. فاضل لنکرانی، محمد، ۱۴۱۸ق، تفصیل الشریعة فی شرح تحریر الوسيلة، بیروت: دار التعارف للمطبوعات.
۴۳. کاشف الغطاء، جعفر بن خضر، بی تا، کشف الغطاء عن مبهمات شریعة الغراء، اصفهان: مهدوی.
۴۴. کفعمی، ابراهیم بن علی، ۱۴۰۵ق، المصباح، قم: دار الرضی.
۴۵. کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۴۰۷ق، کافی، تهران: دار الکتب الإسلامیة.
۴۶. گلپایگانی، محمدرضا، بی تا، کتاب الطهارة، تقریر محمد هادی مقدس، قم: دار القرآن

الكریم.

۴۷. مازندرانی (ابن شهر آشوب)، محمد بن علی، ۱۳۶۹ق، متشابه القرآن و مختلفه، قم: دار

البيدار.

۴۸. مجلسی، محمدباقر، ۱۴۰۳ق، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام،

بيروت: مؤسسة الطبع و النشر.

۴۹. _____، ۱۴۰۴ق، مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول عليهم السلام، تهران: دار

الكتب الإسلامية.

۵۰. مشكيني اردبيلي، علی، ۱۳۷۱، اصطلاحات الاصول و معظم ابحاثها، قم: الهادي.

۵۱. مكارم شيرازي، ناصر، ۱۴۲۲ق، بحوث فقهية هامة، قم: مدرسة الامام علي بن

ابي طالب عليه السلام.

۵۲. موسوي خوانساري، احمد، ۱۴۰۵ق، جامع المدارك في شرح المختصر النافع، تحقيق

علي اكبر غفاري. تهران: مكتبة الصدوق.

۵۳. نائيني، محمدحسين، ۱۳۷۶، فوائد الاصول، قم: جامعه مدرسین.

۵۴. نجفی، محمدحسن، ۱۴۰۴ق، جواهر الكلام في شرح شرائع الاسلام، تهران: دار

الكتب الإسلامية.